

رسالت اسلام در دنیای معاصر

مروری بر کتاب «الرسالة الثانية من الاسلام» اثر محمود محمد طه

ریحانه علیرضایی

درآمد

محمود محمد طه (۱۹۸۵-۱۹۰۹)، عالم صوفی مسلک سودانی، از مبارزان ضد استعمار و مؤسس حزب جمهوری است که توسط دولت جعفر نمیری به جرم ارتداد اعدام شد. به باور او اسلام و قرآن دو رسالت دارد؛ یکی رسالت اصلی و دیگری رسالت فرعی. پیامبر رسالت اصلی را در تشریحش به اجمال و رسالت فرعی را به تفصیل بیان کرده است. او معتقد است در دوران معاصر رسالت فرعی اسلام جوابگو نیست و باید شریعتی نو مبتنی بر رسالت اصلی اسلام ایجاد شود. طه در مهم‌ترین کتابش «الرسالة الثانية من الاسلام» (۱۹۶۷) این مفهوم را توضیح داده است. مسئله اصلی این کتاب، مانند بسیاری از ایده‌های همزمان با آن، نحوه مواجهه اسلام با جامعه مدرن و مفاهیم و ارزش‌های جدید است، هرچند شاید نویسنده به صراحت این موضوع را مطرح نکرده باشد. در نوشتار پیش رو این کتاب و ایده اصلی او مرور خواهد شد.

طه کتابش را بشارتی برای بازگشت به اسلام می‌داند. او مفاهیم مشهور میان مسلمانان را به شکلی جدید و متفاوت تعریف می‌کند. از نظر او، برخلاف دیدگاه عامه، شریعت قول و تقریر نبی و سنت عمل او در مورد شخص خودش است. او معتقد است اسلام در مرتبه نهایی خود برتر و بالاتر از ایمان است و دوره‌ای که در آن ایمان برتر از اسلام دانسته می‌شد، سپری شده است.

کتاب با بحث درباره وضعیت جوامع غربی آغاز می‌شود. طه ابتدا مفهوم «مدنیت» (مدنیة) را مطرح می‌کند و تفاوت آن را با «تمدن» (حضارة) توضیح می‌دهد. این دو اصطلاح تعاریف خاصی در منظومه فکری او دارند، به همین دلیل شاید ترجمه‌های معمول برگردان دقیقی برای منظور طه نباشند. وقتی او از «مدنیة» حرف می‌زند به پیشرفت معنوی اشاره دارد و «حضارة» را برای اشاره به پیشرفت مادی به کار می‌گیرد. از نظر او، مدنیت عین اخلاق است و کامل‌ترین و بهترین تعریف اخلاق نیکو رفتار کردن در عین داشتن آزادی مطلق فردی است. او بر این باور است که تمدن غربی در تنظیم زندگی جامعه بشری شکست خورده است. این تمدن به نهایت پیشرفت مادی خود رسیده و به عنصر جدیدی برای افزایش توانایی‌اش نیازمند است که همان پیشرفت معنوی و اخلاقی یا مدنیت است. غرب برای حل این مشکل باید بتواند دو مسئله را حل کند: رابطه بین فرد و اجتماع و رابطه بین فرد و هستی. مشکل مدنیت غربی این است که نتوانسته تبیین درستی از این دو رابطه ارائه دهد.

مؤلف در فصل دوم به این دو رابطه و تبیین نگاه فلسفه اجتماعی معاصر در این باره می‌پردازد. از نظر او، تفکر معاصر در شکل‌دهی رابطه‌ای درست میان فرد و جامعه ناکام است، زیرا آزادی فرد را ضد مصلحت جامعه می‌بیند. در نتیجه زمانی که مشخص شود مصلحت فرد و جامعه با هم تعارض دارند، آزادی فرد را در راه مصلحت جامعه قربانی می‌کند. طه در فصل بعدی، این دو رابطه را از نظر اسلام بررسی و به این نکته مهم اشاره می‌کند که در اسلام فرد، اعم از زن و مرد، هدف است و هر چیزی، حتی خود اسلام و قرآن، وسیله‌اند. این فردیت اصل هر چیزی است، چون مدار تکلیف و



تشریف بر آن است و در روز قیامت موازین حساب برای افراد نصب می‌شوند. به باور او، اسلام توانست تعارض آشکار میان نیاز فرد و نیاز جامعه را از بین ببرد و این دو نیاز را در مسیری واحد تنظیم کند که در آن مسیر نیاز فرد به آزادی مطلق فردی در امتداد نیاز جامعه به عدالت اجتماعی همگانی باشد.

به عقیده طه، آزادی در اسلام حق هر فرد، صرف‌نظر از اصل و نسب و دینش، است و تکلیف او در قبال این آزادی رفتار نیکوست. آزادی فرد فقط زمانی محدود می‌شود که از التزام به تکلیف مقابل آن ناتوان شود. در این صورت، آزادی او طبق قوانینی، در همان حدی که از ادای تکلیف آن ناتوان شده، مصادره می‌شود. در نتیجه، همه تشریح اسلام برای این تنظیم شده که افراد به مرتبه‌ای پیشرفته از مراتب آزادی مطلق فردی برسند. طه در ادامه به مسئله جبر و اختیار پرداخته و آن را تمثلی از ارتباط بین فرد و هستی می‌داند که باید به درستی فهمیده شود تا راهی عملی برای تحقق آزادی مطلق فردی یافت شود.

طه در فصل چهارم، با ارائه تعریفی متفاوت از اسلام، روند تغییر در رسالت پیامبران را توضیح می‌دهد. به باور او، اسلام دینی است که با ظهور اولین فرد بشری در شکل بت‌پرستی‌های ابتدایی آغاز شد، سپس با مرور زمان به بت‌پرستی‌های پیشرفته تبدیل شد، بعد به صورت ادیان توحیدی دارای کتاب مثل یهودیت و مسیحیت ظهور کرد و در نهایت با بعثت محمد و نزول قرآن اوج گرفت. موسی زمانی برانگیخته شد که جامعه بدوی و خشن بود، افراد بخیل و بدخلق بودند و قانون جامعه نزدیک به قانون جنگل بود. در نتیجه، تورات فرد را به معامله به مثل دعوت کرد. سپس مسیح آمد که در مقابل مادی‌گرایی افراطی یهود گرایش روحانی افراطی داشت. در نهایت اسلام بین دو ناحیه افراط و تفریط ظهور کرد و قرآن نیز با جمع بین ویژگی‌های یهودیت و مسیحیت نازل شد. طه از این تقسیم‌بندی دوقطبی نتیجه می‌گیرد که اسلام شامل دو رسالت است: رسالتی در ناحیه آغازین یا آنچه از یهودیت پیروی می‌کند و رسالتی در ناحیه نهایی یا آنچه از مسیحیت پیروی می‌کند.

طه نظریه‌اش را درباره دو رسالت اسلام در دو فصل پایانی کتاب توضیح می‌دهد. از دیدگاه او قرآن دعوتش را با دعوت مردم به «اصول» اسلام آغاز کرد اما مردم آن اصول را تاب نیاوردند و در عمل نتوانستند به هدف اصول برسند. در نتیجه، قرآن چیزهایی نازل کرد که تاب بیاورند که «فروع» قرآن محسوب می‌شوند. بنابراین، هر آیه‌ای از قرآن دو معنای اصلی و فرعی دارد. مراد معنای اصلی است اما اگر، بنا بر ضرورت، آن معنا به تأخیر افتاد، عمل به معنای فرعی منتقل می‌شود تا زمانی که شرایط مناسب مهیا شود و بشر و اجتماع آمادگی لازم را پیدا کنند. در نتیجه، دلیل تأخیر در اجرای اصول دین و عمل به فروع آن نقص در آمادگی است.

به بیان دیگر، می‌توان گفت «هدف» اسلام در نگاه محمود طه اصول قرآن است که در مکه نازل شده است و محتوایی عام، جهان‌شمول و همیشگی دارد؛ اولین «اجرا» و «تطبیق» اصول قرآن در مدینه رخ داده که طه از آن با عنوان «رسالت اول» تعبیر می‌کند. اما این تطبیق در قرن هفتم میلادی برای اجرا در دوران معاصر مناسب نیست، بنابراین دومین اجرا و تطبیق اصول قرآن باید در قرن بیستم اتفاق بیفتد که نام آن «رسالت دوم» است. طه معتقد است قوانین مدنی موقت بودند و اسلام بر آنها بنا نشده است اما بنیانگذاران فقه در قرون نخست هجری، با پایه‌ریزی فقه، آن قوانین مدنی را اصول اسلام تلقی کردند. او می‌گوید برای به دست آوردن احکامی که به کار جامعه امروزی بیاید باید به سراغ آیات مکی برویم که اصول کلی و جهان‌شمول اسلام را مطرح می‌کنند، نه آیات مدنی که راه‌حلهایی خاص و تاریخی برای جامعه عصر نزول مدینه بوده‌اند. از نگاه طه، پیامبر در شریعتش اصول قرآن را به صورت مجمل بیان کرده و در رسالت دوم اسلام باید تفصیل این مجملات بیان و اجرا شود.

طه شیوه جدیدی از نسخ را بر اساس آیه ۱۰۶ سوره بقره و قرائت متفاوت عبارت «نُسَّهَا» پیشنهاد می‌کند. او آیه مذکور را چنین قرائت می‌کند: «ما نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نَسَّأَهَا نَأَتْ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا». در تفسیر این آیه می‌گوید: «ما نَسَخَ مِنْ آيَةٍ» یعنی آنچه را که ما الغا می‌کنیم و حکم آیه‌ای را برمی‌داریم، «أَوْ نَسَّأَهَا» یعنی انجام حکم آن را به تأخیر می‌اندازیم. «نَأَتْ بِخَيْرٍ مِنْهَا» یعنی آیه‌ای می‌آوریم که برای فهم مردم مناسب‌تر است و آن را به‌عنوان جایگزین حکم به‌تأخیرافتاده برای اجرا نازل می‌کنیم و «أَوْ مِثْلَهَا» یعنی خود حکم به‌تأخیرافتاده را در شرایط مناسب باز می‌گردانیم.

بنابراین، نسخ در نگاه او به معنای الغای کامل آیه نیست، بلکه به معنای تأخیر در حکم آیه است تا زمان و شرایط آن فراهم شود. در نتیجه اگر زمان مناسب فرا رسد، حکم آنها باید اجرا شود. به همین جهت، می‌توان برخی آیات را در این شرایط از آیات محکم تلقی کرد یا آیه‌ای را که در قرن اول هجری محکم تلقی می‌شد اکنون منسوخ دانست. تاریخمند بودن و زمان داشتن آیات بدین معنا خواهد بود که قرن اول هجری را زمان آیات فروع و قرن معاصر را زمان آیات اصول بدانیم و فلسفه نسخ نیز همین است. گاهی از این نوع نسخ با عنوان «نسخ معکوس» تعبیر می‌شود چرا که در این حالت، بر خلاف تعریف معمول نسخ، آیات مکی که پیش‌تر نازل شده‌اند آیات مدنی پس از خود را نسخ می‌کنند.

طه با همین دیدگاه برخی مسائل بحث‌برانگیز در جوامع اسلامی معاصر را بررسی می‌کند و برخی از احکام و دستورها را، بر خلاف نظر رایج، اصل نمی‌داند، بلکه معتقد است آنها احکام تاریخی بوده‌اند و با گذشت زمان و بلوغ فکری جوامع بشری باید عمل را از فرع به اصل منتقل کرد. سپس با ذکر مصداق‌هایی به شرح اصول و فروع اسلام می‌پردازد: او معتقد است مهمترین اصل در اسلام آزادی انسان است. از نظر او، جهاد در اسلام اصل نیست. به همین سبب، دعوت اسلام در مکه با آیات مدارا آغاز شد، اما بعد از آن، وقتی مردم به عبادت سنگ‌ها اصرار کردند، یعنی در آزادی خود بد عمل کردند، حکم جهاد صادر و آزادی آنها با قانون شمشیر مصادره شد. به اعتقاد او، برده‌داری نیز در اسلام اصل نیست، اما چون قرآن در جامعه‌ای نازل شد که برده‌داری جزئی از نظام اقتصادی و اجتماعی آن بود، کنار گذاشتن آن بلافاصله ممکن نبود و به دوره‌ای انتقالی نیاز داشت تا هم شرایط اقتصادی برای زندگی مستقل بردگان فراهم شود و هم جامعه کرامت انسانی آنها را بپذیرد. اما در عین حال در رسالت نخست، که در مدینه در جریان بود، به بردگان حقوقی اعطا شد که در جامعه آن زمان نداشتند و به خوشرفتاری با آنان و آزاد کردن‌شان توصیه شد. به اعتقاد طه، سرمایه‌داری هم در اسلام اصل نیست، بلکه توزیع و پخش دارایی‌ها و مالکیت اشتراکی بین مردم اصل است اما در جامعه عصر نزول مردم تنها دارایی فردی را می‌فهمیدند؛ به همین دلیل، پرداخت زکات برایشان بسیار دشوار بود، چنان‌که پس از وفات پیامبر همین موضوع باعث وقوع جنگ‌های رده شد.

از نگاه طه، تساوی کامل میان مرد و زن اصلی دیگر در اسلام است. این اصل، طبق آیات قرآن، در مسئولیت فردی بندگان مقابل خدا در روز جزا منعکس شده است، ولی اسلام در جامعه‌ای نازل شد که زن جایگاه انسانی نداشت. چنین جامعه‌ای آماده پذیرش حقوق زن‌ها نبود. ناگزیر دوره‌ای انتقالی لازم بود که در آن دوره مردان و زنان و همچنین جامعه پیشرفت کنند. او در مورد ازدواج نیز به همین موضوع استناد می‌کند و می‌گوید اصل در اسلام این است که یک زن برای مرد در ازدواج کافی است و پرداخت مهریه هم در ازدواج لازم نیست، ولی این اصل مناسب جامعه زمان نزول نبود چرا که اسلام در جامعه‌ای نازل شد که در آن با زن مانند برده‌ها رفتار می‌شد و مرد با ده تا بیست زن ازدواج و آنها را استثمار می‌کرد. هم‌چنین مردان در جنگ‌ها کشته می‌شدند و در نتیجه تعداد زنان بیشتر از مردان بود. اسلام وضعیت بی‌بندوبار چندهمسری را محدود کرد و برایش قانون گذاشت، ولی صلاح ندید که مردان را به یک ازدواج مقید کند، چرا که چنین

قانونی برای جامعه‌ای مبتلا به افراط در تعدد زوجات مناسب نبود. از دید او، طلاق هم در اسلام اصل نیست و تنها راهی است برای تصحیح خطایی که در هنگام انتخاب همسر انجام شده باشد.

علاوه بر اینها، طه حجاب و تفکیک جنسیتی را هم اصل نمی‌داند. او معتقد است اصل در اسلام «سُفور» به معنای نداشتن حجاب یا روبند است، چون هدف اسلام عفت قلبی است و به این عفت ارزشمند راهی نیست مگر از طریق تربیت. این امر محتاج به دوره‌گذاری است که در آن عفت فقط از طریق حجاب محقق می‌شود. در نتیجه، حجاب تشریحی است که برای جامعه‌ی زمان نزول لازم بوده اما حفظ این پوشش و تأکید بر جلوگیری از اختلاط زن و مرد جزء اصول اسلام نیست.

طه معتقد است جامعه‌ای که امت مسلمان نامیده می‌شود و رسالت دوم در آن اجرا می‌شود، بر اساس برابری در سه حیطة اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بنا می‌شود:

برابری اقتصادی، که در جامعه‌ی امروزی سوسیالیسم نامیده می‌شود و به این معناست که همه‌ی مردم در نعمت‌های زمین شریک باشند. طه اصل در سوسیالیسم را این آیه می‌داند: «وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ» (بقره: ۲۱۹).

برابری سیاسی، که در جامعه‌ی امروزی دموکراسی نامیده می‌شود و به معنای شریک بودن مردم در قدرت است. طبق نظر طه، اصل در دموکراسی این دو آیه است: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (غاشیه: ۲۲-۲۱).

برابری اجتماعی، که تا حدی نتیجه‌ی دو برابری قبلی است و مظهر آشکار آن محو طبقه‌ها و تفاوت‌هایی است که بر پایه‌ی رنگ و عقیده و اصل و نسب و جنسیت ایجاد می‌شود.

طه در بخش آخر کتاب نظریه‌ی خود درباره‌ی وحی و رسالت را تبیین می‌کند. از دیدگاه او، دین شکلی هر می‌دارد که رأس آن نزد خدا و غیر قابل دسترس و قاعده‌ی آن نزد مردم است. حقیقت دین از رأس به سمت قاعده تنزل پیدا کرد و به تناسب واقعیت مردم و نیاز و توان بشری و مادی آنها تبدیل به شریعت شد. رسالت اولیه با نزول وحی در مدینه و زمان پیامبر در قاعده‌ی هرم شکل گرفت، اما این شریعت نباید با گذشت زمان ثابت بماند. هر چقدر آگاهی‌های افراد بیشتر شود، در فهم دین بیشتر پیشرفت می‌کنند و به سمت رأس هرم نزدیک‌تر می‌شوند. هنگامی که بشریت تا حدی رشد کند که از جهت مادی و فکری تاب سوسیالیسم و دموکراسی را داشته باشد، می‌تواند از شریعت رسالت اول به سمت شریعت رسالت دوم صعود کند. آنچه عنوان کتاب یعنی «الرسالة الثانية» به آن اشاره دارد همین رسالت است که به اجرای اسلام در دوره‌ی معاصر مربوط می‌شود و با حرکت به سمت بالا از آیات فرعی به سمت آیات اصلی برپا می‌شود. این حرکت واجب است و برای دستیابی به آن تشریح باید پیشرفت کند. بدین ترتیب، زمان سوسیالیسم و دموکراسی فرا خواهد رسید و راه برای تحقق آزادی مطلق فردی هموار خواهد شد. پس در دوران معاصر بر اهل قرآن واجب است که راه این امر را مهیا کنند. این همان هدفی است که طه هم کتاب خود را در راستای آن نوشته است.